



در زمان بونیشین جاس گفته می‌شود که هر کسی باید بتواند نگرشی از جهان پیدا کند آیا خود شما می‌توانید این جهان‌بینی را داشته باشید؟

جهان‌بینی؟ آیا این‌جا کلمه «جهان‌بینی» به‌کار برده شده است؟ من کلمه عقیده را به‌کار برده‌ام هر کس باید خود به‌منظرگاهی که دارد رسیده باشد. من می‌توانم من در یک دموکراسی زندگی می‌کنم، می‌توانم بنظم را بگویم و بنویسم بدون احتمال هیچ خطری من می‌توانم، چون از نظر مالی به کسی با جایی وابسته نیستم. در این‌جا می‌توانم به‌کار برده شده و سوال در این‌جاست که آیا من واقعاً چنین کاری را انجام می‌دهم. من تلاش‌ام را می‌کنم تا به یکی از شعرهای خود برسم نوشتن از کارهایی که فرد در زندگی منحصراً به‌انجامش نبوده که جمله‌ای است محتاطانه و در وجه ستوری، آرزویی.

بله، من از شما معذرت می‌خواهم. در این‌جا منظور «عقیده» بود پس از آن تازه احمق فون کوئنت به جهان‌بینی خاص خود می‌رسد. «بگذریم، ما هنوز بر سر موضوع حملات آرزویی هستیم. یک بار شما یک اتوبیوگرافی را به شکل حملات آرزویی نوشته بودید. در همان زمان توضیح می‌دید که با این بیوگرافی موافق هستید. آیا شما تعادل به تغییر چیزی داشتید؟ آیا اساس می‌کنید که زندگی هنوز به شما بدکار است؟

ببرسد آیا فرزند زنگی به کسی بدکار است؟ شب

مراحلی تاریخ در زندگی وجود دارد که اگر می‌خواستیم دربارش صحبت کنیم آن‌ها را می‌نوشتیم.

اما با وجود این شما زمانی مایل بودید که آرشیبتک بشوید

این یکی از همان آرزوهای بود که اگر تحقق پیدا می‌کرد ماحصل‌اش در حاشیه زندگی آدم باقی می‌ماند من فکر می‌کنم که در مورد من بهترین امکان تحقق پیدا کرده خوب، اگر آرشیبتک می‌شد در آن صورت آیا من سبک خاص معماری خودم را پیدا می‌کردم؟ یک کتاب ناموفق به‌سرعت ناپدید می‌شود اما یک ساختمان تا مدت مدیدی باقی می‌ماند. من هیچ وقت مایل به ساختن خانه‌های مسکونی معمولی نبودم. زمانی آرزو داشتم که یک پروژه بزرگ ساختمانی را در دست داشته باشم، و دقیقاً همین کار را یک زن آرشیبتک جوان در زمان بیت آخر انجام می‌دهد او نسبت به من نخیل، شجاعت و پول بیشتری دارد او سرزنش یک تپه را خانه‌هایی با چشم‌انداز زیبا می‌سازد و از این طریق حتی به شهرت می‌رسد و من از نگارش کتابی تا کتاب دیگر می‌توانم این خواسته و یا خواسته‌های دیگر زندگی‌ام را تحقق ببخشم.

و این حس مادرانه شمامت که از طریق «مکسیمیلیانه فون کوئنت» به‌کارگزار و تجلی درمی‌آید. یا عصیان شمامت که از طریق حرف‌های ناگفته بازگو می‌شود؟

من مادر داشتم، و میل شدید به داشتن فرزندی که هرگز آشکار نبود اگر می‌گویم که این به خون بستگی دارد قدم طعمه زدن است. هیچ وقت حتی گمان هم نمی‌کردم که فرزندان من خیلی خوب از آب دریا بند من خوب تربیت نمی‌کنم. اما از آب و گل فرآوردن جهانی که به‌نگام نگارش خلق می‌کردم و تربیت و به‌راه راست آوردن‌شان، هم نگران‌ام می‌کند و هم برایم رضایت خاطر می‌آورد یک دسته فرزند خوانده، همین است دیگر. در ضمن من عاصی نیستم حتی اگر در نوشته‌های عصیان باشد. من این کار را با یک روش پرزحمت انجام می‌دهم تا خواننده به خواسته ادامه بدهد. من می‌خواهم فرکام را برسانم، حتی اگر موضوع درباره «گوردون لاسلین» باشد.

شما پیش از این گفته‌اید که شاعران این است: نوشتن آن چیزهایی که فرد در زندگی مصمم به انجامش است و بر روی وجه آرزویی آن تأکید کرده‌اند. در مورد «کلیمت نستراه» می‌شد به حرف شما اعتماد کرد. اما درباره یک تروزیست چه می‌توانید بگویید؟ آیا شما هیچ‌گاه به استقلال هنری اعتراف می‌کنید؟ من که نباید همیشه ثابت باشم؟ حتی روح‌ام خبر ندارد که از استقلال هنری چه برداشتی می‌شود.

طور دیگری سوال می‌کنم: اگر از دیدگاه شما هنر همه چیز را مجاز نمی‌شمرده باشم، همه

کلمت و گو باکرستینه بروکر

می‌خواهیم
قابل درک
باشیم

مصاحبه‌گر: گونتر تیتز Gunther Tietz

مطرح است که شما چه قوانینی را به رسمیت می‌شناسید و از چه اصولی پیروی می‌کنید. آیا باید گه‌گاه شما را تفتیش عقاید کرده؟ شما در مقابل چه پاسخی می‌دهید؟

گاه وبی‌گاه، نه همیشه، من از جمله‌بی نوشته بدهام کمک می‌گیرم اما جملات دیگر هم نمی‌نویسم به موضوع من لطمه‌یی بزنند. نباید تفتیش عقاید کرد. این‌ها سولاتی هستند که قبلاً به آن‌ها جواب داده شده. آیا من ذین را سبک می‌شمارم و یا یک سومن مسیحی‌ام؟ در این بین فضای کافی برای شک وجود دارد. اما من هیچ‌گاه نمی‌گذارم تا خوانندگانم که به اندازه کافی باهوش می‌شمارمشان شک مرا احساس کنند و در کشف‌های شخصی من سهمی داشته باشند. من به توانایی احساس خواننده اعتماد نمی‌کنم. اواز من پیروی خواهد کرد. ممکن است که من غافل باشم، غفلت و یا ایمان؟ سؤال این است.

واکنش خوانندگان شما نشان می‌دهد که این اعتماد متقابل است. خوانندگانی که از گفته‌شان برمی‌آید که امیدشان به کتابهای شماست. مطمئناً این تأیید نویسنده است. آیا شما سبکی بار مسئولیت را احساس نمی‌کنید؟

شاید به هر دو این‌ها نیاز داشته باشم. من به تأیید و فشار مسئولیت نیاز دارم چون اقبال اعتماد به نفس من کم می‌شود تقریباً همیشه خوانندگانی وجود دارند که مرا تحت فشار می‌گذارند و به من می‌نویسند و ارتباط

این هستند که من هیچ نامقولی را ننویسم. شاید من استعداد نوشتن قطعات جنجالی را داشته باشم اما این استعداد هم مثل بقیه توانایی‌هایم بلااستفاده باقی می‌ماند. بعضی وقت‌ها با خودم فکر می‌کنم که پس فقط کتاب‌های مرا در بیمارستان‌ها می‌خوانند؟

به نظر شما چه کسی باید کتاب‌هایمان را بخواند؟ شما یکبار نوشته‌اید که هرگز خواننده را از نظر خود دور نمی‌دارید. نگاه شما به چه کسی است؟ خواننده به دنبال کتاب‌اش می‌گردد، کتاب که نمی‌تواند به دنبال خواننده بگردد. کتابی در دستان خواننده نامناسب، تصویری است که من باید آن را کنار بگذارم و گرنه نمی‌توانم بنویسم. من به هیچ وجه به امکان دستیابی به خوانندگان بسیار فکر نمی‌کنم. بلکه خوانندگان مناسب برای یک کتاب می‌توانند مهم باشند و این هم پاز یک جمله آرزویی است. هیچ کدام از کتاب‌های من به سن و یا جنس خاصی مربوط نشده است و هیچ‌گاه نکوشیدم طوری بنویسم که خود را به طبقه برگزیده و ممتازی مربوط سازم. می‌خواهم خوانندگانی بنویسم، می‌خواهم قابل درک باشم. می‌خواهم باری از دوش خواننده بردارم.

در آغاز دهه هفتاد هنگامی که «خواندنی نوشتن» در بین همکاران شما یک حرکت ضداتقلاقی محسوب می‌شد، شما مقاله‌ایی با عنوان «همدردی با خواننده» درباره وضعیت ادبیات معاصر آلمان نوشته بودید. در سال ۱۹۸۸ کادامی زبان و شعر آلمان مجمع سالانه می‌خواهد باری از دوش خواننده بردارد.

خود را دقیقاً با همین شعار برگزار کرد. آیا این تأییدی برای شما بوده؟ آیا نویسندگان و ادیبات امروز دوباره احساس همدردی و یا حداقل درک همسان با خواننده خود را دارند؟

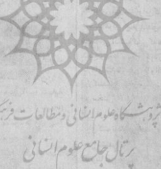
نویسندگان؟ مسیحیان. آلمانی‌ها، من این را نمی‌دانم. ما امروزه از فروشگاه‌های سلف - ریس خریداری می‌کنیم، به جای کمک کردن نفاذاتی کمک به خودیاری را داریم. چهقدر از کلمات با خود آغاز می‌شود. خودسازی، خودیابی، در این‌جا از همدردی با دیگران سخنی به میان نمی‌آید. آیا این وضع تغییر خواهد کرد؟ یقیناً این تغییر ضروری می‌بود. در غیراین صورت ما - حالا من می‌گویم اما نویسندگان - خوانندگانی را که برای آن‌ها می‌نویسم کنار می‌گذارم. فریاد همدردی با خواننده، من برخاسته از سال‌هایی است که من در هیأت مشاوران برای پیشرفت نویسندگان آلمانی زبان معاصر می‌نشتم. من عنوان رمانی از مونترلات را تغییر دادم: «همدردی با زنان» که شما به آن توجه خواهید داشت. حالا دیگر از من پرسیدید که آیا باید امروزه با زنان همدردی کرد یا نه؟ شما تقریباً چهل است که می‌نویسید در این مدت کتاب‌های زیاد و بسیار متفاوتی به‌وجود آمدند. شکننده و مطلق چون «زمان پس از آن» و صمیمانه چون «هیج جا پویشین نمی‌شود» و از آن‌جا که همه بدست بروکنر نوشته شده‌اند پس به راستی همه کتاب‌های شما هستند. شما چگونه این کار را انجام می‌دهید؟

شما آهنگ اصلی «هیج کجا پویشین نمی‌شود» را صمیمانه می‌خوانید؟ سال‌هایی را به یاد دارم که شما ندردهاید جنگ تازه تمام شده بود. و آدم می‌خواست بازم به زندگی ادامه دهد و نیازمند کمک بود و آماده کمک. اگر درست به‌خاطر بیابوم یکبار در جایی از رمان گفته می‌شود «آن وقت‌ها قلب‌ها دیوار نازکی داشتند» که امروزه دیگر آن دیوارهای نازک را ندارند. دیگر کسی چنین جملاتی را نمی‌گوید.

ازمان پس از آن، یک من راوی دارد. پس باید آهنگ آن شکننده و فاصله‌دار باشد وگرنه رمانی به‌شدت لشکیبار و احساساتی می‌شد. من معتقدم که هر کتابی آهنگ خاص خودش را دارد مثل آهنگ خشمگین کتاب «باشیاه» با این وجود اگر کسی سبک کار مرا بشناسد بهتر است.

بروکنر: زندگی تنفسی است و نوشتن بازدم. در عشق به جز عشق چه چیز مهم است؟
تهدا: هیچ
خاطرات؟ هیچ
هیج چیز به‌جز عشق

از کتاب زمان پس از آن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز چاپ و انتشارات
مركز چاپ و انتشارات

Ich Will mich
verstandlich machen
Ein Gesprach mit c. b.